

A Judicial Precedent-Based Approach to Scope of Judicial Review of Internal Arbitration Award in Terms of Constitutive Laws

Abbas Mansouri *

PhD Student in Private Law, Islamic Azad University, Arak Branch, Arak, Iran

Eisa Amini

Assistant Professor Private Law, University Professor Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

Article 489 of the Iranian Civil Procedure (ICP) provides that an arbitration award in conflict with constitutive laws will be null and void and unenforceable; however, neither the ICP nor any other act established the concept and the instances of such laws and the scope of judicial review or supervision over their enforcement. Under these circumstances, the best approach to identify constitutive laws is through a case-by-case approach. A justice should examine what law has been violated by an arbitrator and whether or not this law, based on the governing situations, directly or indirectly results in limiting or extinguishing a right. A court's review of this matter may take place upon service or enforcement of or appeal to an arbitration award. The review is only a brief one over the first two stages but takes a more complete form over the third stage. However, even in this third stage, the court may not intervene into questions of fact addressed by the arbitrator, except for special cases.

Keywords: Constitutive Laws, Judicial Review, Question of Fact, Question of Law, Essential Review, Non-intervention in Nature and Award of Arbitration.

* Corresponding Author: Amirreza.mansoori@yahoo.com

How to Cite: Mansouri, A., & Amini, E. (2021). A Judicial Precedent-Based Approach to Scope of Judicial Review of Internal Arbitration Award in Terms of Constitutive Laws. *Private Law Research*, 10(36), 123- 147. doi: 10.22054/jplr.2019.43299.2230

محدوده نظارت دادگاه بر رأی داوری داخلی از حیث رعایت قوانین موجد حق با تکیه بر رویه قضایی

دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، اراک، ایران

عباس منصورى *

عضو هیات علمی دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

عیسی امینی

چکیده

در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی مخالفت رأی داوری با قوانین موجد حق موجب بطلان و غیرقابل اجرا بودن آن اعلام شده، اما نه در این قانون و نه در هیچ قانون دیگری مفهوم و مصادیق این قوانین و محدوده نظارت دادگاه بر اجرای آنها در فرایند داوری تبیین نشده است. در این وضعیت، بهترین روش برای تشخیص قانون موجد حق، بررسی موردی است. دادرسی باید بررسی نماید چه قانونی از سوی داور نقض شده است و آیا این قانون طبق اوضاع و احوال حاکم بر قضیه به طور مستقیم یا غیرمستقیم موجب زوال یا تحدید حق (به معنای امتیاز و سلطه) می شود یا خیر؟ نظارت دادگاه بر این امر در سه مقطع ابلاغ و اجرای رأی داوری و در زمان اعتراض به آن صورت می گیرد. در دو مقطع اول نظارت اجمالی است، ولی در مرحله رسیدگی به اعتراض کامل تر است؛ لیکن در این مقطع هم دادگاه اجازه ورود به امور موضوعی که توسط داور رسیدگی شده است را ندارد، مگر در موارد استثناء.

کلیدواژه‌ها: قوانین موجد حق، نظارت قضایی، امور موضوعی و حکمی، نظارت بنیادی، منع مداخله دادگاه در ماهیت رأی داوری.

مقدمه

داوری قدمتی به بلندای تاریخ دارد ولی مورد توجه قانون گذاران نبود، سالها بزرگان قبایل بر اساس آداب و رسوم مربوطه اختلافات را حل و فصل می کردند و نظرشان قابل احترام و دارای نفوذ معنوی بود. تا اینکه به تدریج این شیوه حل و فصل اختلافات مورد توجه حکومتها قرار گرفت و در مورد آن قانون تصویب شد؛ بنابراین نهاد داوری ساخته ذهن قانون گذار نیست، بلکه این روش مورد شناسایی و تأیید مقنن قرار گرفت و سازگار لازم برای آن تعریف گردید.

در حقوق ایران نیز مقنن با شناسایی این تأسیس حقوقی از سال ۱۳۲۹ هجری قمری، در قانون اصول محاکمات حقوقی مباحثی را به آن اختصاص داد و آراء صادره از سوی داور به رسمیت شناخته شد و اعتبار لازم به آن داده شد، اما با توجه به اینکه در آن سالها، قانون گذار کمتر به تصویب قوانین ماهوی توجه داشت در قانون مذکور سخنی از قوانین موجد حق به میان نیامد تا اینکه چند سال بعد و در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی واژه «قوانین موجد حق» به ادبیات حقوقی ایران و قانون حکمیت وارد شد. در ماده ۱۸ این قانون آمده است: «... رأی حکم باید موجه بوده و مخالف با قوانین معنوی (قوانین موجد حق) نباشد.» این تحول دقیقاً بعد از تصویب بعضی از قوانین ماهوی مهم از جمله قانون مدنی و قانون تجارت ایجاد شد؛ بعدها در ماده ۶۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ مخالفت رأی داور با قوانین موجد حق موجب بطلان و غیر قابل اجرا بودن رأی اعلام گردید. این حکم در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی هم تکرار شد و محاکم ملزم شدند تا بر اجرای این قوانین در فرایند داوری به ویژه پس از صدور رأی داور نظارت کنند، اما علی رغم بیان ضرورت این نظارت هیچ گاه مفهوم و مصادیق این قوانین و محدوده مداخله دادگاه تبیین نشد. این ابهام محاکم و حقوق دانان را با چالش مواجه کرد و هر کس از دریچه ذهن خود تعریفی از این واژه ارائه و مصادیق را بر اساس همان تعریف استخراج نمود. همین امر موجب تشتت آراء و نظرات و آشفتگی رویه قضایی شد، به نحوی که امروزه طرفین داوری و حقوق دانان با این ابهامات مواجه هستند که به راستی قانون موجد حق به چه قانونی گفته می شود؟ مصادیق آن چیست؟ کنترل و نظارت دادگاه بر اجرای این قوانین توسط داور چگونه است؟ و حدود آن چیست؟

آراء صادره از محاکم به دلیل تعارض‌های موجود و نوشته‌های حقوقی هم به دلیل اختلاف نظرات و ضعف کمی آن هنوز نتوانسته است ابهامات موجود را رفع نماید. نگارندگان در این مقاله سعی خواهند کرد، بر اساس آراء مراجع قضاوتی و دکترین حقوقی، تعریف قابل قبولی از قوانین موجد حق ارائه و گستره نظارت دادگاه را ترسیم نمایند.

۱. مفهوم «قوانین موجد حق»

مقنن علی‌رغم اینکه مخالفت رأی داور با قوانین موجد حق را موجب بطلان آن می‌داند، ولی تعریف از آن ارائه نکرده و شیوه ایهام را پیش گرفته تا گفت‌وگوی حقوقی در مورد آن جریان داشته باشد.^۱

در مورد مفهوم «قوانین موجد حق» بین حقوق‌دانان مناقشه بسیار است. بعضی از اساتید این قوانین را معادل قوانین مدنی می‌دانند؛ زیرا آنها هستند که در روابط اجتماعی افراد، ایجاد حق می‌کنند.^۲ بعضی دیگر معتقدند این قوانین معادل قوانین ماهیتی یا قانون موضوع و در مقابل قوانین شکلی هستند، قوانینی که موضوعی از موضوعات حقوقی را بیان و نظری بر منازعه و اختلاف و طرز رسیدگی مراجع رسیدگی و اثبات واقعه حقوقی ندارند^۳ و بعضی هم تعبیر قوانین تعیین‌کننده حق را در مقابل قوانین تضمین‌کننده حق به کار برده‌اند؛ یعنی قوانینی که حقوق و تعهدات اشخاص و حدود آن را تعیین می‌کنند.^۴

این نظرات، به قوانین شکلی التفاتی ندارند، در حالی که موجد حق دانستن تمام قوانین ماهوی و موجد حق ندانستن تمام قوانین شکلی خطایی بزرگ است و تشخیص موجد حق بودن یا نبودن یک قانون به عنوان قانون یا مجموعه‌ای که ماده‌ای خاص در آن آمده است ارتباطی ندارد.^۵ به بیان دیگر، همان‌گونه که در قوانین شکلی قواعد موجد حق از جمله اصول

۱. جعفری تبار، حسن، فلسفه تفسیری حقوق، چاپ اول، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸)، ص ۱۶۲.

۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۶، چاپ دوم، (تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ۵.

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ پنجم، (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰)، ص ۱۲۱ - متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۱، چاپ اول، (تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۷۸)، ص ۹۰ - صدرزاده افشار، سید محسن؛ آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ پنجم، (تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی،

۱۳۷۹)، ص ۴۰۱ - کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، چاپ ۱۳، (تهران: شرکت انتشار، ۱۳۷۰)، ص ۱۶۲.

۴. شمس، عبد...، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱)، ج ۱، ص ۳۶ و ج ۲، ص ۵۷۳.

۵. کریمی، عباس؛ پرتو، حمیدرضا. حقوق داور داخلی، چاپ سوم، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳)، ص ۲۱۵.

مسلم دادرسی وجود دارد، تمام قواعد مندرج در قوانین ماهوی را هم نمی‌توان موجد حق تلقی کرد. بر همین مبنا بعضی از حقوق دانان قوانین موجد حق را قوانینی می‌دانند که منشأ ایجاد حق اعم از مالی یا غیرمالی هستند، خواه شکلی باشند یا ماهوی؛ مانند حق مالکیت و حقوق دفاعی طرفین دعوا.^۱ بعضی دیگر از نویسندگان قوانین موجد حق را منحصر به قوانین ماهوی و شکلی امری می‌دانند که قاضی و داور حق عدول از آن را ندارند.^۲

در وضعیت فعلی که سکوت قانون‌گذار کار را برای تشخیص مصادیق قوانین موجد حق دشوار کرده است، بیان مفهوم و مصادیق این قوانین بدون توجه به پدیده‌های اجتماعی و اوضاع و احوال خاص هر مورد صحیح به نظر نمی‌رسد. دادرس در باید بررسی کند چه قاعده‌ای از سوی داور نقض شده و آیا این قاعده بر اساس اوضاع و احوال حاکم بر همان موضوع، موجد حق تلقی می‌شود یا خیر؟ بر این مبنا بعضی از نویسندگان داور را مکلف به رعایت همه قوانین می‌دانند، مگر اینکه موجد حق نبودن آن در مورد دعوی مربوطه محرز باشد و در نتیجه بررسی موردی را پیشنهاد می‌دهند.^۳

چه بسا یک ماده قانونی در بادی امر موجد هیچ حق و تکلیفی نباشد، اما با قرار گرفتن در یک موقعیت یا اوضاع و احوال خاص حقوق و تکالیفی را ایجاد کند. به طور مثال ماده ۳۳۸ قانون مدنی در ظاهر حق و تکلیفی ایجاد نمی‌کند و صرفاً یک تأسیس حقوقی به نام «عقد بیع» را تعریف می‌کند، اما فرض کنید داور به تملیک موضوع این ماده معنایی غیر از بیع ببخشد، در این حالت چه بر سر روابط و حقوق و تکالیف طرفین عقد خواهد آمد یا اگر داور در قراردادی که وجه التزام به میزان ثمن معامله تعیین شده است بر خلاف مفاد ماده ۲۳۰ قانون مدنی مشتری را به مبلغ کمتری محکوم نماید آیا می‌توان گفت رأی او برخلاف قانون موجد حق است؟ در حالی که همین ماده قانونی در حالت عادی که وجه التزام به میزان متعارف تعیین شده است، قطعاً موجد حق تلقی می‌شود.

۱. حسین آبادی، امیر، «موارد بطلان رأی داور»، مجموعه مقالات همایش صدمین سال تأسیس نهاد داوری در حقوق ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی ایران، چاپ سوم، (۱۳۹۱)، ص ۱۱۱.

۲. محمدزاده اصل، حیدر، *داوری در حقوق ایران*، چاپ اول، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹)، ص ۹۶.

۳. خدابخشی، عبدالم...، *حقوق دعاوی، تحلیل و نقد رویه قضایی*، چاپ اول، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴)، صص ۷۳ و ۷۴.

با این وصف نگارندگان معتقدند قانون موجد حق: «قاعده‌ای است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم و بر اساس اوضاع و احوال حقی ماهوی و خصوصی برای شخص ایجاد می‌کند به نحوی که نقض آن موجب زوال یا محدود شدن آن حق می‌شود خواه آن قاعده در قوانین ماهوی باشد خواه در قوانین شکلی»؛ بنابراین بعضی از قواعد مندرج در قوانین شکلی از جمله اصول مسلم دادرسی موجد حق محسوب می‌شوند. به طور مثال قانون‌گذار در قسمت اول ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی که بر لزوم توجه و مدلل بودن رأی داوری تأکید می‌کند، در حقیقت در مقام ایجاد یک قاعده موجد حق به نام «اصل توجه رأی داوری» است. اهمیت این اصل به حدی است که رأی فاقد توجه و استدلال را اساساً نمی‌توان رأی نامید و محاکم نیز بعضاً رأی فاقد استدلال داور را باطل می‌دانند.^۱

قواعد موجد حق علاوه بر دارا بودن خصوصیات سایر قواعد حقوقی دو ویژگی خاص هم دارند. بدین شرح که اولاً حقوق ناشی از آنها خصوصی هستند که از وقایع و اعمال حقوقی نشئت می‌گیرند و در مقابل آنها تکالیفی برای دیگران ایجاد می‌شود، برخلاف حقوق عمومی مثل آزادی بیان و اندیشه که در بسیاری از موارد تکلیفی برای دیگران در مقابل آن ایجاد نمی‌شود. ثانیاً حقوق ناشی از قواعد موجد حق، ماهوی هستند؛ یعنی اینکه حقوق شکلی و تشریفاتی مثل حق تجدیدنظرخواهی را شامل نمی‌شود.

این قواعد هم می‌توانند ناشی از قانون امری باشند و هم تکمیلی. به علاوه منع قواعد موجد حق صرفاً قانون به معنای خاص یعنی مصوبات مجلس قانون‌گذاری نیست، بلکه مقررات دولتی (آیین‌نامه و تصویب‌نامه)، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، اصول حقوقی (اعم از اصول ماهوی و اصول دادرسی)، رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور (مشروط به اینکه مربوط به حقوق شکلی و تشریفاتی نباشد) و بعضاً عرف هم از منابع این قواعد محسوب می‌شوند؛ زیرا این امور با وجود شرایطی منع حکم محسوب می‌شوند و ایجادکننده حق و تکلیف هستند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد تفسیر محاکم از مفهوم قوانین موجد حق یکسان نیست و آراء مختلفی در این زمینه صادر شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱. امینی، عیسی؛ منصوری، عباس. «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی بر رویه قضایی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال ششم، شماره ۲۲، (بهار ۱۳۹۷)، ص ۱۳.

در دادنامه شماره ۹۴/۰۰۶۲۸ مورخ ۹۴/۶/۷ شعبه ۳۰ دادگاه عمومی حقوقی تبریز با موضوع ابطال رأی داوری آمده است: «... اساساً قواعد موجد حق قوانین آمره ماهوی می‌باشند مانند سلب حق از کلیه حقوق مدنی موضوع ماده ۹۵۹ قانون مدنی یا خلاف ترتیبات ماده ۱۹۰ و نظایر آن...».

شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی نوشهر نیز در دادنامه شماره ۹۳/۹۶۱ مورخ ۹۳/۱۱/۱۲ با موضوع ابطال رأی هیئت داوران اعلام کرده است: «... به قوانینی موجد حق گفته می‌شود که بر اساس آن حقی برای اشخاص ایجاد شود مانند حق تجدیدنظرخواهی، حق ارتفاق، حق تمتع و برخورداری از حقوق مدنی نظیر ارث و مانند آن...».

اما شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۳/۰۰۴۰۲ مورخ ۹۳/۴/۱۷ تعریف نسبتاً بهتری از این قوانین دارد و معتقد است: «... قانون موجد حق موضوعی از موضوعات حقوقی را بیان می‌کند که اشخاص قبل از وضع آن قانون در شرایط زمانی و مکانی معینی فاقد حق در آن موضوعات بوده‌اند و با وضع آن قانون حقی برای آنها تثبیت گردیده و محقق شناخته می‌شوند. به علاوه این گروه از قوانین نظری بر منازعه و طرز رسیدگی و مراجع رسیدگی و اثبات واقعه حقوقی ندارند بلکه ناظر به قوانین مربوط به حقوق مادی و ماهوی است...». همان‌طور که ملاحظه می‌شود هیچ یک از این آراء نتوانسته است تعریف جامعی از قوانین موجد حق ارائه کند و حتی بعضی از این محاکم در بیان تعریف و مصداق راه را به اشتباه رفته‌اند.

۲. حدود نظارت دادگاه بر رعایت قوانین موجد حق در رأی داوری

داوری یک شیوه خصوصی حل و فصل اختلافات و ناشی از توافق طرفین منازعه است که نتیجه مستقیم این توافق نفی صلاحیت دادگاه است، اما این سلب صلاحیت به معنای منع مداخله و نظارت دادگاه بر فرایند داوری نیست. امروزه در بسیاری از سیستم‌های حقوقی حداقلی از نظارت بر نهاد داوری وجود دارد و تفاوت نظام‌های حقوقی بر سر میزان و شیوه نظارت است. در حقوق ایران هم وضع بر همین منوال است و در مقاطع مختلفی بر امر داوری نظارت می‌شود. مهم‌ترین این نظارت‌ها مربوط به پس از صدور رأی داوری یعنی نظارت بر ابلاغ و اجرای رأی داوری و رسیدگی به دعوای ابطال رأی داوری است که در این گفتار حدود و شیوه این نظارت را از حیث رعایت قوانین موجد حق بررسی می‌کنیم.

۲-۱. نظارت بر ابلاغ رأی داوری

رأی داور برای اثرگذاری در روابط حقوقی طرفین باید ابلاغ شود. ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد شیوه ابلاغ مقرر می‌دارد: «چنانچه طرفین در قرارداد داوری طریق خاصی برای ابلاغ رأی داوری پیش‌بینی نکرده باشند، داور مکلف است رأی خود را به دفتر دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تسلیم نماید. دفتر دادگاه اصل رأی را بایگانی نموده و رونوشت گواهی شده آن را به دستور دادگاه برای اصحاب دعوا ارسال می‌دارد.» مقنن در این ماده توافق طرفین بر شیوه ابلاغ را حاکم بر مقررات قرار داده تا هرگونه بخواهند عمل کنند؛ بنابراین لزومی به رعایت مقررات قانون آیین دادرسی مدنی نیست، کما اینکه می‌توانند توافق کنند ابلاغ رأی داور بر اساس مقررات این قانون باشد، اما اصل ابلاغ به جهت اینکه جزء حقوق دفاعی است و از اصول دادرسی محسوب می‌شود قابل توافق نیست. در صورت عدم توافق طرفین، دادگاه رأی داور را ابلاغ خواهد کرد، اما اینکه در ابلاغ رأی چگونه عمل می‌کند، قانون ساکت است. به نظر می‌رسد مقررات ابلاغ قانون آیین دادرسی مدنی لازم‌الرعایه باشد، هرچند نظر مخالف که با فلسفه داوری و ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی سازگارتر است نیز قابل دفاع است.^۱

قانون‌گذار در ماده ۴۸۵ برای ابلاغ رأی داور «دستور دادگاه» را لازم دانسته است؛ بنابراین دفتر دادگاه رأساً نمی‌تواند رأی را ابلاغ کند، اما اگر دفتر بدون دستور دادگاه رأی را ابلاغ کرد به نظر می‌رسد نتوان این ابلاغ را باطل و بی‌اثر دانست؛ زیرا مقصود از ابلاغ، آگاهی طرفین از مفاد رأی داور است و تخلف دفتر مانع اثربخشی این ابلاغ نیست.

بعضی از اساتید یکی از شرایط لازم برای ابلاغ رأی داور را قابل اجرا بودن آن می‌دانند و معتقدند اگر رأی داور بنا به یکی از جهات قانونی اساساً باطل و غیرقابل اجرا باشد دادگاه تکلیفی برای ابلاغ ندارد.^۲ بعضی از محاکم نیز تابع همین دیدگاه هستند؛ شعبه ۳۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه شماره ۹۴/۱۶۵ مورخ ۹۴/۲/۳۰ این‌گونه استدلال کرده است: «... مستفاد از ماده ۴۸۵ ق. آ. د. م. ابلاغ رأی داوری نیازمند دستور دادگاه است و

۱. خدابخشی، عبدا...، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ سوم، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳)، ص ۴۲۵.

۲. واحدی، جواد، «ابلاغ رأی داور»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۰ (۱۳۷۲)، صص ۱۵۱ الی ۱۶۳.

بالتبع دستور قاضی در این باره قضایی و مبتنی بر احراز شرایط قانونی برای تجویز امر ابلاغ است و مبنای دستور قاضی در این گونه موارد احراز یک فرایند قانونی منتهی به رأی داوری و در واقع شناسایی صحت رأی است. پس اعمال نظارت قضایی مقدمه واجب امر ابلاغ و یکی از مداخل نظارت قضایی بر داوری است...». به نظر می‌رسد بررسی صحت رأی در این مقطع، خواست قانون‌گذار نبوده و با مقررات داوری و به‌ویژه ماده ۴۸۵ ق. آ. د. م. سازگار نیست؛ زیرا در قسمت اول ماده ۴۸۵ شیوه ابلاغ رأی داور به توافق طرفین واگذار شده تا هرگونه بخواهند عمل کنند، حال چگونه است که مقنن به یکباره از آن وسعت نظر مقرر در صدر ماده به سخت‌گیری زائدالوصف مندرج در ذیل ماده رسیده است؟ مگر ممکن است در یک مقرر قانونی دو دیدگاه متفاوت وجود داشته باشد؟ قانون‌گذار در این مقام هرگز قصد تبیین جایگاه نظارتی ویژه برای دادگاه را نداشته است، اگر چنین بود مانند مرحله اجرای رأی داور به صراحت اعلام می‌کرد. منظور مقنن از ذیل ماده ۴۸۵ نظارت بر امر ابلاغ است نه بررسی صحت رأی داوری، دستور دادگاه از این جهت لازم است که در ابلاغ رأی داور نوعی انضباط قضایی ایجاد شود تا هر نوشته و نظری به‌عنوان رأی ابلاغ نشود؛ بنابراین کافی است دادگاه احراز نماید آنچه که برای ابلاغ تسلیم شده خصوصیات ظاهری رأی داوری را دارد و اساساً از سوی داور طرفین صادر شده است تا فارغ از درستی آن، دستور ابلاغ صادر کند. به‌علاوه ممکن است محکوم‌علیه بخواهد رأی داوری را طوعاً اجرا کند، لذا باید از مفاد آن مطلع باشد تا امکان اجرای اختیاری فراهم گردد. با این اوصاف دادگاه در زمان ابلاغ رأی نمی‌تواند به بهانه خلاف قوانین موجد حق بودن از ابلاغ آن خودداری کند.

۲-۲. نظارت بر اجرای رأی داوری (نظارت اجرایی)

محکوم‌علیه می‌تواند طوعاً رأی داوری را اجرا کند، اما اگر محکوم‌علیه به‌دلخواه رأی داور را اجرا نکند، محکوم‌له ناچار است به دادگاه متوسل شود تا از حمایت قانون برخوردار شود، اما این حمایت، بی‌چون‌وچرا نیست و دادگاه مکلف است از اجرای رأی باطل داوری خودداری کند؛ بنابراین مداخله دادگاه در این مرحله جنبه حمایتی و نظارتی دارد؛ زیرا از طرفی رأی صحیح داور را مانند احکام دادگاه‌ها به‌موقع اجرا می‌گذارد و از طرف دیگر مانع

اجرای رأی باطل می‌شود. بعضی از نویسندگان چنین مداخله‌ای را از امتیازات داوری می‌دانند.^۱

البته مقنن در ماده ۴۸۸ ق. آ. د. م. برای صدور برگ اجرایی تفاوتی میان آراء اجرایی و اعلامی داور قائل نشده و هر دو را نیازمند صدور برگ اجرایی می‌داند. درحالی که رأی اعلامی بیانگر یک وضعیت حقوقی مانند بطلان یا فسخ معامله است. اطلاق ماده مذکور از این جهت است که آراء اعلامی داور هم باید به نحوی توسط دادگاه مورد ارزیابی و نظارت و حتی حمایت قرار گیرند و اعتبار لازم از طرف دادگاه به آنها داده شود. به‌ویژه در مواردی که قرار است این‌گونه آراء به مراجع رسمی اعلام شود؛ زیرا این مراجع به دستورات و مکاتبات داور وقعی نخواهند گذاشت. درهرحال ضرورت مداخله دادگاه در اجرای رأی داوری انکارناپذیر است و دادگاه به درخواست محکوم‌له مکلف به اجرای رأی است، اما اگر یکی از جهات ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. وجود داشته باشد، دادگاه نباید رأی را اجرا کند.

بعضی از نویسندگان معتقدند در صورتی که درخواست اجرای رأی داوری بدون طرح دعوی بطلان رأی به دادگاه تقدیم شود، دادگاه صرفاً در صورت مغایرت رأی داوری با نظم عمومی (در چارچوب یکی از بندهای ماده ۴۸۹) می‌تواند از اجرای رأی داوری خودداری کند.^۲ ملاحظه می‌شود که این نظریه با اطلاق ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. معارض است. درهرحال یکی از موانع مهم و اساسی اجرای رأی داوری مخالفت آن با قوانین موجد حق است. دادگاه در صورت ملاحظه مغایرت رأی داور با این قوانین باید مانع اجرای آن شود، اما شیوه بررسی و گستره نظارت دادگاه از این حیث مشخص نیست و اساساً معلوم نیست دادگاه در چه حدی می‌تواند مداخله کند؟ آیا لازم است موضوع را به طور دقیق و همانند زمانی که اعتراض ابطالی مطرح شده است، بررسی کند یا اینکه بررسی اجمالی کافی است؟ به نظر می‌رسد بررسی اجمالی رأی کافی باشد؛ زیرا اگر غیر از این بود پیش‌بینی «حق اعتراض» به رأی داور عملی کاملاً لغو به نظر می‌رسید. به‌علاوه اختیار کامل دادگاه در این مقطع با اصل حاکمیت اراده طرفین برای مراجعه به داوری منافات دارد؛ بنابراین بررسی

۱. محبی، محسن، امتیازات داوری از حیث اجرای رأی داوری، مجموعه مقالات جشن‌نامه دهمین سالگرد تأسیس مرکز

داوری اتاق ایران، چاپ اول، (تهران: نشر شهر دانش، ۱۳۹۳)، صص ۲۹ و ۳۰.

۲. دانای علمی، منیژه، «محدوده کنترل قاضی در شناسایی و اجرای آرای داوری، مطالعه تطبیقی در نظامهای حقوقی

ایران و فرانسه»، ماهنامه قضاوت، شماره ۶۳، (فروردین و اردیبهشت ۸۹)، ص ۴۱.

کامل نه مجاز است و نه لازم.^۱ به علاوه اگر بپذیریم که بررسی دادگاه در زمان تقاضای اجرای رأی داوری همه‌جانبه و تفصیلی است، تصمیم دادگاه ولو بر تجویز اجرای رأی داوری، اعتبار امر مختومه دارد و محکوم‌علیه داوری در آینده نمی‌تواند دعوی ابطال رأی داوری را مطرح کند؛ زیرا دادگاه یک بار قبلاً موضوع را به‌طور کامل بررسی و اجازه اجرا داده است. مضافاً با پذیرش این نظر، اگر دادگاه در طول عملیات اجرایی متوجه بطلان رأی شود نمی‌تواند مانع اجرا گردد؛ زیرا در زمان تقاضای صدور برگ اجرایی اعمال نظر کرده است. با این اوصاف دادگاه پس از بررسی و احراز مقدمات صدور برگ اجرایی از جمله ابلاغ رأی داوری، کلی و مبهم نبودن رأی و اجرایی بودن آن با بررسی ظاهر رأی از حیث استدلال و توجیه (با توجه به اینکه صدور رأی غیرموجه و غیرمدلل در حقیقت نقض قواعد موجد حق است)، چنانچه مغایرت آشکاری با قواعد موجد حق کشف ننمود، برگ اجرایی صادر می‌کند و نیازی به واکاوی موضوع و بررسی تفصیلی آن ندارد. فراموش نکنیم که تفسیر قواعد مربوط به هر تأسیس حقوقی بدون توجه به ماهیت حقوقی، فلسفه وجودی و اصول مربوط به آن تأسیس خطایی بزرگ است. داوری ماهیتی «قراردادی - قضایی» دارد و جوهر اصلی آن، توافق طرفین است؛ بنابراین هرآنچه که این توافق و آثار آن را مخدوش می‌کند باید ممنوع یا محدود شود. پس موارد عدم اجرای رأی داوری حتی‌الامکان باید محدود شود تا اصل حاکمیت اراده مخدوش نشود.

در مقابل اگر قائل به حصری نبودن موارد مندرج در ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. باشیم و رأی داوری را به جهاتی دیگر نیز قابل ابطال بدانیم (که حق هم همین است)، دادگاه در موارد غیر مصرح صرفاً زمانی می‌تواند رأساً مانع اجرای رأی داوری شود که مخالفت آن با نظم عمومی را احراز کند.

تصمیم دادگاه مبنی بر رد تقاضای اجرای رأی داوری، رأی محسوب می‌شود و در واقع همان ابطال رأی است؛ بنابراین باید در قالب رأی انشا شود. این رأی بر اساس عمومات قابل تجدیدنظر است،^۲ اما رویه محاکم در این زمینه یکسان نیست. شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۱/۸۰۲ مورخ ۹۱/۷/۵ چنین استدلال کرده است: «... آنچه

۱. جنیدی، لعبا، اجرای آرای داوری بازرگانی خارجی، چاپ سوم، (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۲)، ص ۳۳۲ - خدابخشی، عبدا...، پیشین، ص ۶۰۸.

۲. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، چاپ ششم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، ص ۱۳۲.

مسئلم است درخواست اجرای رأی داور امر ترافیعی نبوده و دادگاه نخستین با تصمیم اداری دستور مقتضی را می‌توانست صادر کند که در مانحن‌فیه مبادرت به صدور قرار نموده است ...». البته چنانچه عدم امکان اجرای رأی داور به جهت فراهم نبودن بعضی از مقدمات مانند عدم ابلاغ رأی باشد، به نظر می‌رسد تصمیم دادگاه مبنی بر قابل اجرا نبودن آن، نباید در قالب رأی انشا شود و دستور اداری کافی است.

اگر دادگاه درخواست اجرای رأی داور را بپذیرد و برگ اجرایی صادر کند و پس از آن دعوی ابطال رأی داور طرح شود، رسیدگی به این دعوا با هیچ مانعی مواجه نیست؛ زیرا همان‌طور که گفته شد نظارت دادگاه در زمان صدور برگ اجرایی، اجمالی است، اما اگر محکوم‌علیه رأی داور دعوی ابطال رأی داور به جهت مخالفت با قوانین موجد حق یا هر یک از جهات مندرج در ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. را مطرح و دادگاه دعوی او را در ماهیت رد کند، در زمان اجرای رأی داور، نمی‌تواند به همان جهت مانع اجرای رأی شود؛ زیرا تصمیم او اعتبار امر قضاوت شده دارد.

شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مشهد در دادنامه شماره ۹۴/۰۰۹۴۷ مورخ ۹۴/۷/۱۲ چنین استدلال کرده است: «... اگرچه در شعبه ۳۳ دادگاه عمومی حقوقی دستور اجرای رأی داور صادر شده است، این شناسایی به معنی آن نیست که نتوان دعوی ابطال رأی مطرح کرد. دادگاه در مقام شناسایی رأی و دستور اجرا به‌ظاهر رأی اکتفا می‌کند و همین که رأی ظاهر قانونی داشته باشد می‌توان دستور اجرا داد؛ زیرا مواردی از بطلان نیاز به طرح دعوا دارد. مثلاً اینکه رأی داور خلاف دفتر املاک باشد یا اینکه داور صلاحیت صدور رأی نداشته باشد و غیره و نمی‌توان به‌صرف شناسایی رأی حق طرح دعوا را ساقط نمود. پذیرش این امر تالی فاسد دارد...». از طرف دیگر اقامه دعوا حق است و برای سقوط حق نیاز به دلیل است و در مانحن‌فیه دلیلی وجود ندارد که صرف شناسایی رأی موجب سقوط حق دعوا شود...».

بدیهی است تکلیف دادگاه مبنی بر نظارت بر اجرای رأی داور محدود به زمان تقاضای اجرای رأی نیست، بلکه این نظارت در طول عملیات اجرایی و پیش از پایان یافتن آن هم ادامه دارد؛ زیرا وقتی مقنن اعلام کرده رأی داور در مواردی باطل و غیرقابل اجرا است، در حقیقت نظر بر جلوگیری از اجرای رأی بی‌اعتبار در هر مقطعی دارد.

۳-۲. نظارت بنیادی بر رأی داوری

کامل ترین نوع نظارت دادگاه بر رأی داوری زمانی است که محکوم علیه رأی داوری به آن اعتراض می کند. این اعتراض در قالب درخواست ابطال یا اعلام بطلان رأی داوری و... تجلی می یابد و تفاوت واژه هایی که در مواد ۴۸۹، ۴۹۰ و ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی به کار رفته است مؤثر در مقام نیست. منظور قانون گذار صدور حکم بر بی اعتباری رأی داوری به یکی از جهات قانونی است و تفاوت معنایی الفاظ مد نظر نبوده است؛ بنابراین هر خواهسته ای که مفید معنای بی اعتباری رأی باشد قابل پذیرش بوده و سخت گیری در این مورد جایز نیست. متأسفانه بعضاً محاکم برداشت های مختلفی از این الفاظ داشته و آرای بر خلاف نظر قانون گذار صادر کرده اند. شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۹۲/۲۶۲ مورخ ۹۲/۳/۱۳ چنین استدلال کرده است: «... به نظر این دادگاه اعلام بطلان ناظر به عقود یا قراردادهای می باشد نه رأی داور، زیرا رأی حکم جانشین رأی دادگاه است و فقط می توان ابطال یا بطلان آن را از محکمه درخواست نمود که دادگاه صالح رسیدگی کننده یا حکم به ابطال (بطلان) رأی داور صادر می نماید و یا دعوای ابطال را مردود اعلام می دارد، اما اعلام بطلان ناظر به عقد فاسد می باشد که در حقیقت دادگاه با رأی خود کشف واقع می نماید که اخبار به آن می دهد نتیجتاً رأی داوری با حکم دادگاه باطل می گردد ولی در معامله باطل حکم دادگاه اثر تأسیسی ندارد...». شعبه ۲۸ دادگاه عمومی حقوقی شیراز هم در دادنامه شماره ۹۵/۲۷۴ در پرونده کلاسه ۹۵/۰۰۸۹ این گونه استدلال کرده است: «... نظر به تصریح مندرج در ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی که حکایت از ضرورت تقدیم دادخواست به خواسته بطلان رأی داوری دارد و توجّهاً به مندرجات دادخواست تقدیمی که حاکی از ابطال رأی داوری می باشد، با عنایت به اینکه منشأ آثار و تبعات هر یک از دو خواسته فوق الذکر دارای تفاوت با یکدیگر می باشد، دعوای مطروحه قابل استماع نیست...».

برای ابطال رأی داوری بر اساس عموماًت تقدیم دادخواست ضروری است، هر چند بعضی از نویسندگان با توجه به لفظ «درخواست» مندرج در قانون تقدیم دادخواست را لازم نمی دانند.^۱ شعبه ۶ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۱۲۱۱-۱۳۲۶/۷/۲۵ تقدیم

۱. صدرزاده افشار، سید محسن، پیشین، ص ۴۰۰ - شمس، عبدا...، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۵ - جنیدی، لعیا، پیشین، ص

دادخواست را ضروری ندانسته است. این دعوا، دعوای غیرمالی است و اداره حقوقی قوه قضاییه هم در نظریه شماره ۱۹-۱۲۷/۱-۹۶-ح - ۹۶/۱/۲۶ آن را غیرمالی اعلام کرده است. البته برخی از نویسندگان، مالی یا غیرمالی بودن آن را وابسته به ماهیت رأی مورد اعتراض می‌دانند.^۱

هرچند عموماً و اصول حاکم بر چگونگی طرح دعوا اقتضا می‌کند که خواهان در دادخواست خود دقیقاً ذکر کند که رأی داور با کدام قانون موجد حق مغایرت دارد، اما لحن مواد ۴۸۲ و ۴۸۹ ق.آ.د.م. و لزوم کنترل رأی داوری ایجاب می‌کند در مواردی که خواهان اشاره به قانون خاصی نکرده و به‌طور کلی ابطال رأی داوری به جهت مخالفت با قوانین موجد حق را درخواست می‌نماید، دادگاه تکلیف به رسیدگی دارد، به‌ویژه در مواردی که رأی مخالف با قوانین امری یا نظم عمومی باشد. رویه محاکم در این مورد متفاوت است. شعبه ۹ دادگاه حقوقی اصفهان در دادنامه شماره ۹۳/۱۰۷۸ مورخ ۹۳/۷/۱۰ چنین استدلال کرده است: «... موارد اعلام‌شده در جلسه دادگاه از طرف وکیل خواهان هیچ کدام موضوع قوانین موجد حق نبوده و مربوط به نحوه عملکرد و رسیدگی هیئت داوری می‌باشد و مشخص ننموده‌اند که اقدامات انجام‌شده با کدام یک از قوانین موجد حق مابین دارد...». در مقابل شعبه ۳۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در استدلالی کاملاً متفاوت معتقد است دادگاه حق ورود به سایر جهات را هم دارد، در این رأی آمده است: «... با عنایت به اینکه حاکمیت نظارتی دادگاه بر آراء داوری ایجاب می‌کند که دادگاه علاوه بر مواردی که خواهان دعوا به‌عنوان جهات ابطال رأی داوری مطرح می‌نماید، موارد دیگر و ارکان و شرایط صحت داوری را هم مورد لحاظ و بررسی قرار دهد...».

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا بر فرض توافق طرفین بر اسقاط حق اعتراض به رأی داوری دادگاه تکلیفی بر پذیرش اعتراض دارد یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال بعضی از نویسندگان معتقدند با مراجعه به قانون آیین دادرسی مدنی و اصول و قواعد حقوق مدنی ایران، مجاز و معتبر بودن کلیت اسقاط حق اعتراض به رأی داور احراز می‌گردد^۲ و بعضی

۱. خدابخشی، عبدا...، پیشین، ص ۴۷۱.

۲. ایرانشاهی، علیرضا، اعتراض به رأی داوری در داورهای تجاری بین‌المللی، چاپ اول، (تهران: مؤسسه مطالعات حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۳)، صص ۳۳۱ و ۳۳۲.

دیگر با توجه به سکوت مقنن و نگرانی از وضعیت داوری و آراء نادرست و خلاف قوانین و اصول بعضی از داوران، غیرقابل اسقاط بودن حق اعتراض را صائب می‌دانند.^۱ به عقیده نگارندگان نظریه غیرقابل اسقاط بودن حق اعتراض به رأی داوری، قابل دفاع است، اما نه به اعتبار نگرانی از وضعیت داوری و صدور آراء غیرمتمن و غیرحقوقی بعضی از داوران؛ زیرا این نگرانی در مورد آراء محاکم هم وجود دارد، حال آنکه اسقاط حق تجدیدنظرخواهی پذیرفته شده است. پس این دلیل کافی نیست، بلکه لزوم کنترل فرایند داوری و حفظ جایگاه نظارتی دادگاه نسبت به آراء داوری مانع اسقاط حق اعتراض است. دادگاه در این مورد نقشی شبیه به دیوان عالی کشور دارد و مرجع تجدیدنظر نیست، بلکه شأن او نظارتی است و این نظارت نباید با هیچ مانعی از جمله اسقاط حق اعتراض روبه‌رو شود. دامنه این نظارت به حدی است که دادگاه رأساً می‌تواند مانع اجرای رأی باطل داور شود. البته رویه محاکم در این باره یکسان نیست و آراء متفاوتی وجود دارد. شعبه ۲ دادگاه تجدیدنظر استان قزوین در دادنامه شماره ۹۴/۷۲۱ مورخ ۹۴/۱۰/۱۵ چنین استدلال کرده است: «... نظر به اینکه به صراحت بند ۱۵ قرارداد مشارکت مدنی تنظیمی بین طرفین، رأی داور قاطع و غیرقابل اعتراض بوده و لازم‌الاجرا اعلام شده است؛ بنابراین اعتراض و تقاضای رسیدگی به صحت و سقم رأی داور که طرفین آن را برای خود قطعی و لازم‌التباع دانسته‌اند، مبنای قانونی نداشته و دعوای مطروحه قابلیت استماع ندارد...».

شعبه ۱۹۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران نیز در رأیی مشابه به شماره ۹۰/۳۲۹ مورخ ۹۰/۵/۶ با این استدلال که: «طرفین، رأی داور را قاطع اختلاف قرار داده و هرگونه اعتراض به آن را از خود سلب و اسقاط نموده‌اند و تقاضای بطلان بعدی و جاهت قانونی ندارد و مستفاد از ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی که می‌تواند شامل رأی داوری هم باشد این است که طرفین اگر حق تجدیدنظرخواهی خود را با توافق کتبی ساقط کرده باشند، تجدیدنظرخواهی آنها مسموع نخواهد بود»، دعوای خواهان را قابل استماع ندانسته و رد کرده است. اما شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شرح دادنامه شماره ۹۳/۳۲۷ مورخ ۹۳/۳/۱۸ در جهت نقض رأی موصوف این‌گونه استدلال کرده است: «... هیئت دادرسان در این مرحله از رسیدگی... دادنامه اصداری را شایسته تأیید نمی‌داند؛ زیرا اولاً مورد دعوا اعتراض به رأیی است که از سوی داور صادر شده است و منصرف از موضوع ماده ۳۳۳

۱. خدابخشی، عبدا...، پیشین، ص ۴۶۱.

قانون آیین دادرسی مدنی است؛ زیرا موضوع ماده استنادی ناظر به آرای است که از دادگاه صادر شده باشد. ثانیاً ذی‌نفع به استناد یکی از جهات ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. چنانچه حق اعتراض به رأی را از خود سلب نموده باشد با توجه به صراحت ماده ۴۹۰ قانون یاد شده می‌تواند حکم به بطلان رأی داور را بخواهد...». شعبه ۶ دیوان عالی کشور نیز در دادنامه شماره ۲۰۸۸ مورخ ۷۲/۱۲/۱۷ با استدلالی جالب چنین رأی داده است: «... به موجب ماده ۶۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی [مصوب ۱۳۱۸] در صورتی که رأی داور مخالف قوانین موجد حق باشد خودبه‌خود باطل و غیرقابل اجرا است و هریک از طرفین دعوی می‌تواند از دادگاه حکم به بطلان رأی مزبور را بخواهد و الزام طرفین بر عدم اعتراض به رأی داور تأثیری ندارد و ماده ۱۰ قانون مدنی مفید همین معنی می‌باشد.»^۱

۳. محدوده نظارت بنیادی دادگاه از حیث رعایت قوانین موجد حق توسط داور
شیوه و محدوده نظارت دادگاه بر رأی داور از حیث رعایت قوانین موجد حق در زمان رسیدگی به اعتراض ابطالی همواره مورد بحث و مناقشه بوده است. رویه قضایی هنوز به نتیجه واحدی نرسیده و نحوه اقدام محاکم متفاوت است. بعضی از آنها با ورود به تمام اموری که داور رسیدگی کرده است از ابتدا شروع به رسیدگی به موضوع می‌نمایند، گویی مرجع تجدیدنظر هستند و بعضی دیگر از ورود به مسائل ماهوی اجتناب کرده و صرفاً به مخالفت رأی داور با قوانین موجد حق رسیدگی حکمی می‌کنند؛ بنابراین قبل از ورود به بحث اصلی، بررسی و تفکیک امور موضوعی و حکمی ضروری می‌نماید.

وقایع مادی و فیزیکی یا امور اعتباری مانند عقود و ایقاعات اصطلاحاً جهات موضوعی و مسائلی که در موضع قضا از اراده و تصمیم قاضی در مقام اجرای قانون ناشی می‌شود، به گونه‌ای که قاضی در مقام بررسی آن مسئله ملزم به رعایت یک استاندارد، مقررات قانونی، اصل یا قاعده حقوقی باشد، امور حکمی هستند؛^۲ بنابراین امور موضوعی همان امور مادی و امور اعتباری (عقود و ایقاعات) و امور حکمی، اوامر و نواهی موجود در

۱. بازگیر، ید...، تشریفات دادرسی مدنی در آینه آراء دیوان عالی کشور، داور و احکام راجع به آن، چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۹۳، ص ۱۸۷.

۲. غمامی، مجید؛ اشراقی آرانی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰ (۱۳۸۹)، ص ۱۸۳.

منابع حقوق است که دادرس حکم قضیه را از آن استخراج می‌کند. دادرس و طرفین دعوی در هر یک از این امور نقش متفاوتی دارند، بدین نحو که اثبات موضوع با اصحاب دعوا و تطبیق آن با قاعده با دادرس است. اما اصل تسلط دادرس بر امور حکمی و تسلط طرفین بر امور موضوعی امروزه دست خوش تغییر شده است، بدین نحو که طرفین می‌توانند مبانی حقوقی ادعای خود را بیان کنند و حتی در بعضی موارد مکلف به ارائه حکم هستند. در مقابل دادرس هم در مقام کشف واقع می‌تواند رأساً تحقیقاتی انجام دهد. از این تحول به تغییر مفهوم «اصل بی‌اثری و انفعال دادرس» به «اصل تعاون دادرس با اصحاب دعوا» یاد می‌کنند.^۱

قانون آیین دادرسی مدنی در مورد تفکیک امور موضوعی و حکمی ساکت است ولی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی به اشتباه یا تقصیر قاضی در موضوع یا حکم اشاره شده است. با این مقدمه، شیوه رسیدگی به دعوی اعتراض به رأی داوری از حیث مخالفت با قوانین موجود حق را بررسی می‌کنیم.

۳-۱. اصل عدم مداخله دادگاه در ماهیت رأی داوری

داور قاضی خصوصی طرفین است؛ بنابراین برای رسیدگی به اختلاف، اظهارات و دفاعیات طرفین را به صورت کتبی یا شفاهی استماع می‌کند، مدارک و مستندات را ارزیابی و در صورت لزوم نظر کارشناس را جلب می‌نماید و بدون اینکه ملزم به رعایت تشریفات باشد رأیی صادر می‌کند که قانوناً باید موجه و مدلل باشد. انجام تحقیقات برای کشف واقع بر اساس ماده ۱۹۹ ق. آ. د. م. از سوی داور هم منع نشده است؛ زیرا این ماده جزء تشریفات دادرسی نیست و با فلسفه داوری هم منافاتی ندارد. حال با توجه به شیوه رسیدگی داور باید دید نظارت دادگاه بر رأی داوری از حیث رعایت قواعد موجود حق چگونه است و مرزبندی رسیدگی داور با نظارت دادگاه به چه نحوی است؟

با نگاهی به فلسفه داوری که همان مراجعه به قاضی خصوصی جهت رعایت اصل سرعت و تخصص و از همه مهم‌تر نفی صلاحیت دادگاه است، درمی‌یابیم که مقنن در

۱. پوراستاد، مجید، «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی بر امور موضوعی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، (پاییز ۸۷)، ص ۱۱۳ - پور طهماسبی فرد، محمد؛ محسنی، حسن، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۰ (۱۳۸۴)، ص ۵۶.

وضع مقررات داوری هیچگاه به دنبال ایجاد مرجع تجدیدنظر نبوده است و اساساً یکی از امتیازات داوری این است که راه‌های شکایت از احکام مانند تجدیدنظر، فرجام و اعاده دادرسی در آن راه ندارد. قانون‌گذار آنچه را که داور موضوعاً رسیدگی کرده است، قابل احترام می‌داند و از رأی او حمایت می‌کند و مانند احکام دادگاه‌ها آن را قابل اجرا می‌داند. ماهیت نظارت دادگاه بر رأی داوری هم به گونه‌ای است که انحراف داور از مقررات قانونی در موارد منصوص را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ بنابراین رأی داور پس از نظارت دادگاه یا باید اجرا شود یا ابطال. مقنن هم با بیان جهات ابطال رأی داوری و نه جهات تجدیدنظر بر این عقیده بوده است که دادگاه نسبت به رأی داور مرجع تجدیدنظر نیست تا به موضوع رسیدگی مجدد نماید. اگر غیر از این باشد قصد واقعی طرفین از مراجعه به داوری و منظور قانون‌گذار از ایجاد نهاد داوری محقق نشده است. اگر بنا باشد موضوع اختلاف پس از رسیدگی داور مجدداً از سوی محاکم نخستین و تجدیدنظر مورد رسیدگی قرار گیرد، چه دردی از اصحاب دعوا و نظام حقوقی کشور درمان می‌شود و فلسفه مراجعه به داوری چه می‌شود و چرا باید موضوعی که به داوری ارجاع می‌شود سه مرحله رسیدگی موضوعی را طی کند حال آنکه رسیدگی به سایر موضوعات که به داوری ارجاع نشده، دو مرحله‌ای است!

پیش‌بینی جهات ابطال رأی به‌جای جهات تجدیدنظر این دیدگاه را تأیید می‌کند. متن و تبصره ماده ۴۹۱ این قانون هم مؤید منع رسیدگی مجدد به موضوع توسط دادگاه است. در این ماده دو فرض پیش‌بینی شده است: فرض اول این است که اصل دعوا در دادگاه مطرح بوده و از این طریق به داوری ارجاع می‌شود و پس از صدور رأی داوری یکی از طرفین ابطال آن را تقاضا می‌کند. در این فرض تا قطعی شدن نتیجه رسیدگی دادگاه به دعوی ابطال رأی داوری، رسیدگی به اصل اختلاف (که از قبل در دادگاه مطرح بوده) متوقف می‌ماند؛ بنابراین بر فرض ابطال رأی داوری، دادگاه به اصل موضوع اختلاف که از قبل مطرح بوده رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌کند، اما اگر رأی داوری ابطال نگردد رسیدگی به اصل دعوا با توجه به اعتبار رأی داور منتفی است. فرض دوم که در تبصره ماده ۴۹۱ ق. آ. د. م. پیش‌بینی شده این است که از قبل دعوی در دادگاه مطرح نبوده و طرفین رأساً به داور مراجعه کرده‌اند. در این حالت پس از صدور رأی داوری و اعتراض یکی از طرفین به رأی مذکور، چنانچه رأی داور ابطال شود رسیدگی به اصل اختلاف مستلزم طرح

دعوا در مرجع صالح است اگرچه توافق مجدد بر داوری هم با مانعی مواجه نیست. با این اوصاف دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض یکی از طرفین به رأی داوری بنا به هریک از جهات ابطال، هیچگاه رأی داور را نقض یا تأیید نمی‌کند؛ زیرا این امر مستلزم رسیدگی موضوعی است در حالی که دادگاه رسیدگی مجدد نمی‌کند و رسیدگی او همواره حکمی است که نتیجه آن ابطال رأی داوری یا رد دعوی ابطال رأی داوری است. این شیوه رسیدگی از جهاتی شبیه به رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور است.

با این اوصاف شیوه رسیدگی دادگاه به دعوی ابطال رأی داوری با سایر دعاوی متفاوت است و از ورود به امور موضوعی که توسط داور رسیدگی شده است ممنوع است. نقش فعالانه دادگاه و اختیارات موضوع ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م. برای کشف واقع هم طبیعتاً در این نوع رسیدگی چهره دیگری دارد و محدود به بررسی مسائل حکمی است؛ زیرا اصل بر عدم مداخله دادگاه در ماهیت رأی داوری است و این اصل هم منطبق با ماهیت و فلسفه داوری است.

اگرچه رویه قضایی در این مورد هنوز به نتیجه واحدی نرسیده است، اما بعضی از محاکم در آراء خود اصل عدم مداخله در ماهیت رأی داوری را به خوبی تبیین کرده‌اند. شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی در دادنامه شماره ۹۶/۰۰۳۸ مورخ ۹۶/۱/۲۱ چنین استدلال کرده است: «... اعتراض به رأی داور در دادگاه به معنی رسیدگی مجدد دعوا در دادگاه نیست، چه آنکه طرفین اساساً با رجوع به داوری از قضاوت مرجع رسمی انصراف داده‌اند، از همین رو معترض به رأی داور صرفاً باید مغایرت رأی داور با یکی از شقوق هفت‌گانه در ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. را در دادگاه ثابت کند...». در دادنامه شماره ۹۱/۱۴۰۵ مورخ ۹۱/۱۱/۸ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران این‌گونه استدلال شده است: «... آنچه بدیهی است در خصوص دعوی ابطال رأی داور دادگاه هرگز رأی داوری را در ماهیت به شرط رعایت ضوابط داوری و قواعد آمره نفیاً یا اثباتاً مورد نقد قرار نمی‌دهد و اگر در جایی دعوی ابطال رأی داوری را مردود اعلام می‌کند، مؤید رأی داوری نیست و چنانچه دعوا را بپذیرد، صرفاً به جهات مصرحه قانونی می‌باشد. این بدان معناست که دادگاه هرگز رأی داوری را تأیید نمی‌کند، بلکه دعوی ابطال رأی داور را می‌پذیرد یا رد می‌کند...». همین دادگاه در رأی شماره ۸۴/۱۲۱۲ مورخ ۸۴/۹/۱۲ چنین استدلال کرده است: «... چون داوری مبتنی بر قرارداد است، رأی داور قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی نیست و این دادگاه

نمی‌تواند جهاتی که در تجدیدنظر از احکام و یا در نقض احکام دادگاه‌ها قابل استناد است در رأی داور هم مورد توجه قرار دهد. رأی داور فقط در صورت احراز اثبات علل مصرح در ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. می‌تواند باطل اعلام شود و در این دعوا دادگاه نخستین با استناد به یک امر موضوعی که به تشخیص او وجود داشته رأی داور را باطل کرده در حالی که منظور قانون‌گذار از بند ۱ ماده ۴۸۹ ق. آ. د. م. نه ایراد موضوعی، بلکه ایراد حکمی است. منظور از ایراد حکمی مخالفت رأی داور با قانون موجد حق است. قانون موجد حق دلیل حکمی است در حالی که اظهار نظر کارشناس ولو اینکه واجد ایراد هم باشد دلیل موضوعی است و به اعتبار ایرادی که به فرض در اظهار نظر کارشناس وجود داشته باشد نمی‌توان نتیجه گرفت که رأی داور با قانون موجد حق مغایرت دارد...^۱ اهمیت این اصل به اندازه‌ای است که توافق طرفین هم نمی‌تواند مجوز دادگاه در ورود به امور موضوعی باشد؛ زیرا این توافق نظم حاکم بر داوری را مختل می‌نماید.

۲-۳. استثنائات اصل

اصل «عدم مداخله دادگاه در ماهیت رأی داوری» دو استثناء دارد: یکی مسئله نظم عمومی و دیگری موارد مختلط است که هر یک جداگانه بررسی می‌شوند.

۱-۲-۳. مسئله نظم عمومی

نظم عمومی یکی از معیارهای بسیار مهم برای نظارت محاکم بر رأی داوری است. در بعضی از کشورها در داوری‌های تجاری بین‌المللی علاوه بر معیارهای مربوط به حقوق عمومی که دادگاه را مکلف به مداخله در امور ماهوی داوری می‌نماید، مسئله نظم عمومی هم به همان میزان اجازه مداخله در امور ماهوی را می‌دهد. قانون داوری فرانسه جز در حدود بررسی انطباق رأی داور با الزامات نظم عمومی بین‌المللی به دادگاه اجازه نمی‌دهد که تصمیمات داوران را در ماهیت اختلاف مورد بررسی و کنترل قرار دهد.^۲ در حقوق ایران مخالفت با نظم عمومی از جهات ابطال رأی داوری تجاری بین‌المللی است ولی در

۱. زندی، محمدرضا، *داوری در امور مدنی (رویه قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران)*، چاپ اول، (تهران:

انتشارات جنگل، ۱۳۹۳)، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. ایرانشاهی، علیرضا، «بررسی معیار نظم عمومی در نظارت قضایی بر رأی داوری تجاری بین‌المللی»، *مجله حقوق*

بین‌المللی، شماره ۴۴ (۱۳۹۰)، ص ۷۸.

مورد رأی داوری داخلی تصریحی وجود ندارد، لیکن بطلان رأی داوری به جهت مخالفت با نظم عمومی به قدری روشن است که نیازی به تصریح ندارد. نظم عمومی این ظرفیت را دارد که از هر اقدام یا تصمیم مخالف با خود جلوگیری نماید. به همین دلیل منع اجرای قوانین خارجی و قراردادهای مخالف با نظم عمومی در ماده ۹۷۵ قانون مدنی و ماده ۶ ق. آ. د. م. پیش‌بینی شده است. اگرچه بعضاً همه قوانین امری را در زمره قواعد مربوطه به نظم عمومی می‌دانند،^۱ اما این هم‌پوشانی به طور مطلق صحیح نیست. اخلال در نظم عمومی الزاماً با نقض قوانین امری ایجاد نمی‌شود و مواردی وجود دارد که نظم عمومی مختل می‌شود بدون اینکه اصلاً قانون امری در مورد آن قضیه وجود داشته باشد. حتی قانون‌گذار در مواردی به جهت رعایت مصلحت، نقض قانون امری را اجازه می‌دهد و نظم عمومی هم مختل نمی‌شود، مانند قوانین مربوط به احوال شخصیه که نوعاً امری است، ولی مقنن در مورد اتباع خارجی ساکن در ایران اجازه داده است تا بر اساس مقررات دولت متبوع آنها رفتار شود.^۲

با این وصف مخالفت رأی داور با قوانین موجد حق در همه موارد اخلال در نظم عمومی محسوب نمی‌شود و دادگاه مکلف است در هر مورد جداگانه مسئله نظم عمومی را با توجه به اوضاع و احوال بررسی کند و اهمیت نظم عمومی ایجاب می‌کند که در این بررسی محکمه مجاز باشد موضوعات رسیدگی شده توسط داور را مورد بررسی مجدد قرار دهد. البته مفهوم و مصادیق نظم عمومی نباید به قدری وسعت یابد که محکمه در همه حال به بهانه اخلال در نظم عمومی خود را مجاز به بررسی امور موضوعی بداند و

۳-۲-۲. موارد مختلط

بعضی از مسائل موضوعی و حکمی چنان به هم تنیده‌اند که تعیین مرز بین آنها به راحتی امکان‌پذیر نیست. در چنین مواردی در صورتی که دادگاه نتواند حدود و ثغور امور موضوعی و حکمی را تشخیص دهد، برای رسیدگی چاره‌ای جز ورود به امور موضوعی ندارد. به طور مثال احراز تقصیر عامل زیان در بسیاری از موارد مستلزم ورود به امور موضوعی است. شعبه ۱۰۸ دادگاه حقوقی تهران در دادنامه شماره ۹۴/۵۳۷ مورخ ۹۴/۶/۱۴ با توجه به اینکه رأی

۱. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، ج اول، چاپ هشتم، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸)، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۱.

داوری بر مبنای قرارداد جعلی صادر شده است، پس از تعیین کارشناس و احراز جعلیت سند با ورود به امور موضوعی (احراز اصالت سند) حکم به ابطال رأی داوری صادر کرده است و شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران هم این رأی را تأیید کرده است. البته تعیین مرز امور موضوعی و حکمی بسیار ظریف است و دادگاه نباید این دو را خلط نماید و با کمترین تردیدی وارد امور موضوعی شود، بلکه بالعکس در بحث داوری باید تلاش کرد که موارد مشتبّه به گونه‌ای تفسیر شود که ورود دادگاه به امور موضوعی به حداقل برسد تا فلسفه مراجعه به داوری مخدوش نگردد.

نتیجه‌گیری

«قوانین موجد حق» قواعدی هستند که بر اساس اوضاع و احوال به طور مستقیم یا غیرمستقیم حقی ماهوی و خصوصی برای شخص ایجاد می‌کنند، به نحوی که نقض آن قانون موجب تحدید یا زوال آن حق می‌شود. این قواعد هم در قوانین ماهوی و هم در قوانین شکلی وجود دارند. ویژگی بارز این قواعد، خصوصی و ماهوی بودن حقوق ناشی از آنها است. بدین شرح که حقوق ناشی از آنها در زمره حقوق خصوصی است (در مقابل حقوق عمومی)؛ یعنی حقوقی که از وقایع و اعمال حقوقی نشئت می‌گیرند. به علاوه این حقوق ماهوی و ذاتی هستند و با حقوق صرفاً تشریفاتی تفاوت دارند. قانون موجد حق صرفاً قانون امری نیست و قانون تکمیلی هم گاهی موجد حق و تکلیف است. کما اینکه قانون به معنای خاص یعنی مصوبات مجلس قانون‌گذاری مدنظر نیست، بلکه مقررات دولتی (آیین‌نامه و تصویب‌نامه)، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر، رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور (مشروط به اینکه مربوط به حقوق تشریفاتی نباشد)، اصول حقوقی ماهوی و اصول دادرسی و حتی عرف هم می‌توانند از جمله منابع این قواعد باشند.

ماده ۴۸۲ ق. آ. د. م. به لزوم خلاف قوانین موجد حق نبودن رأی داوری تأکید دارد و ماده ۴۸۹ همان قانون ضمانت اجرای این تخلف یعنی باطل و غیرقابل اجر بودن رأی داوری را بیان کرده است؛ بنابراین دادگاه مکلف است بر رأی داوری نظارت کند تا تخلفی از این قوانین صورت نگیرد. این نظارت در زمان ابلاغ و اجرای رأی داوری و در زمان طرح اعتراض ابطالی متبلور می‌شود. در زمان ابلاغ رأی داور اگرچه دستور دادگاه برای ابلاغ رأی ضروری است، ولی صدور این دستور منوط به بررسی همه‌جانبه رأی داور و احراز صحت آن نیست، بلکه بررسی ظاهر رأی از حیث وجود خصوصیات یک رأی قضایی کافی به نظر

می‌رسد. در مرحله اجرا نیز صدور برگ اجرایی مستلزم بررسی کامل رأی داوری نیست و چنین نظارتی جایز هم نیست؛ زیرا با فلسفه وضع مقررات داوری از جمله پیش‌بینی «حق اعتراض به رأی داوری» و اصل حاکمیت اراده طرفین منافات دارد. در این مرحله علاوه بر بررسی مقدمات اجرا از جمله صحت ابلاغ، مواردی همچون کلی و مبهم نبودن رأی، اجرایی بودن آن، قابلیت اجرا، موجه و مدلل بودن رأی و عدم مغایرت آشکار با قوانین موجد حق مورد بررسی قرار گرفته و برگ اجرایی صادر می‌شود.

کامل‌ترین نوع نظارت دادگاه بر رأی داوری، نظارت بنیادی یعنی زمان طرح دعوای ابطال رأی داوری از سوی یکی از طرفین است که دادگاه را مکلف به رسیدگی کامل می‌کند، اما در این نوع رسیدگی هم دادگاه برای ورود به امور موضوعی که توسط داور رسیدگی شده است مجوزی ندارد. دادگاه نسبت به رأی داور مرجع تجدیدنظر نیست تا رأی را نقض یا تأیید کند، بلکه ناظر است و نظارت او در حد رسیدگی حکمی و پذیرش دعوای ابطال و صدور حکم بر ابطال رأی داوری یا رد دعوای ابطال است و به هیچ‌وجه رسیدگی مجدد نمی‌کند. البته چنانچه نظم عمومی توسط داور مختل شده یا موضوع از موضوعات مختلط (از حیث امور حکمی و موضوعی) باشد، دادگاه استثنائاً حق ورود به امور موضوعی را دارد، بدون اینکه بتواند رأی داور را نقض یا تأیید کند.

منابع

- امامی، سید حسن. حقوق مدنی، ج ۶، چاپ دوم، (تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه، ۱۳۷۱).
- امینی، عیسی؛ منصوری، عباس. «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی بر رویه قضایی»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۲۲، سال ششم (۱۳۹۷)، صص ۳۵-۹.
- ایرانشاهی، علیرضا. «بررسی معیار نظم عمومی در نظارت قضایی بر داوری تجاری بین‌المللی»، مجله حقوق بین‌الملل، شماره ۴۴، (۱۳۹۰)، صص ۱۱۴-۷۳.
- ایرانشاهی، علیرضا، اعتراض به رأی داوری در داوری‌های تجاری بین‌المللی، چاپ اول، (تهران: مؤسسه مطالعات حقوقی شهر دانش، ۱۳۹۳).
- بازگیر، یدا...، تشریفات دادرسی مدنی در آئینه آراء دیوان عالی کشور، داوری و احکام راجع به آن، چاپ سوم، (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۹۳).
- پوراستاد، مجید. «اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی بر امور موضوعی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، (۱۳۸۷)، صص ۹۷-۱۲۶.

پورطهماسبی فرد، محمد؛ محسنی، حسن. «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»،
مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۰ (۱۳۸۴)، صص ۷۷-۵۳.

جعفری تبار، حسن. فلسفه تفسیری حقوق، چاپ اول، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸).
جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ترمینولوژی حقوق، چاپ پنجم، (تهران: کتابخانه گنج دانش،
۱۳۷۰).

جنیدی، لعیا. اجرای آراء داوری بازرگانی خارجی، چاپ سوم، (تهران: مؤسسه شهر دانش، ۱۳۹۲).
(

حسین آبادی، امیر. «موارد بطلان رأی داور» در مجموعه مقالات همایش صدمین سال تأسیس نهاد
داوری در حقوق ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی ایران، چاپ سوم، (۱۳۹۱)،
صص ۱۰۷ تا ۱۱۵.

خدابخشی، عبدا...، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ سوم، (تهران:
شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳).

خدابخشی، عبدا...، حقوق دعاوی: تحلیل و نقد رویه قضایی، چاپ اول، (تهران: شرکت سهامی
انتشار، ۱۳۹۴).

دانا‌ی علمی، منیژه. «محدوده کنترل قاضی در شناسایی و اجرای آرای داوری، مطالعه تطبیقی در
نظامهای حقوقی ایران و فرانسه»، ماهنامه قضاوت، شماره ۶۳ (۱۳۸۹). صص ۴۳-۳۹.
زندى، محمدرضا. داوری در امور مدنی (در رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران)،
چاپ اول، (تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۳).

شمس، عبدا...، آیین دادرسی مدنی، ج ۱ و ۲ و ۳، چاپ دوم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱).
صدرزاده افشار، سیدمحسن. آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ پنجم، (تهران: انتشارات جهاد
دانشگاهی، ۱۳۷۹).

غمامی، معید؛ اشراقی آرانی، مجتبی. «تفکیک امر حکمی از امور موضوعی، تبیین نظریه
عمومی»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰ (۱۳۸۹)، صص ۲۹۴-
۲۷۵.

کاتوزیان، ناصر. مقدمه علم حقوق، چاپ ۱۳، (تهران: شرکت انتشار، ۱۳۷۰).
کاتوزیان، ناصر. اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، چاپ ششم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳).
کاتوزیان، ناصر. قواعد عمومی قراردادها، جلد اول، چاپ هشتم، (تهران: شرکت سهامی انتشار،
۱۳۸۸).

کریمی، عباس؛ پرتو، حمیدرضا. حقوق داوری داخلی، چاپ سوم، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۹۳).

محدوده نظارت دادگاه بر رأی داوری داخلی از حیث رعایت قوانین ... | منصوری و امینی | ۱۴۷

متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج اول، چاپ اول، (تهران: مجمع علمی و پژوهشی مجله، ۱۳۷۸).

محبی، محسن. «امتیازات داوری از حیث اجرای رأی داوری»، مجموعه مقالات جشن نامه دهمین سالگرد تأسیس مرکز داوری اتاق ایران، تهران، نشر شهر دانش، چاپ اول، (۱۳۹۳)، صص ۱۹-۵۶.

محمدزاده اصل، حیدر. *داوری در حقوق ایران*، چاپ اول، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹).
واحدی، جواد، «ابلاغ رأی داور»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۳۰ (۱۳۷۲)، صص ۶۴-۱۳۷.

استناد به این مقاله: منصوری، عباس، امینی، عیسی. (۱۴۰۰). محدوده نظارت دادگاه بر رأی داوری داخلی از حیث رعایت قوانین موجد حق با تکیه بر رویه قضایی. پژوهش حقوق خصوصی، ۱۰(۳۶)، ۱۴۷-۱۲۳. doi: 10.22054/jplr.2019.43299.2230



Private Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.